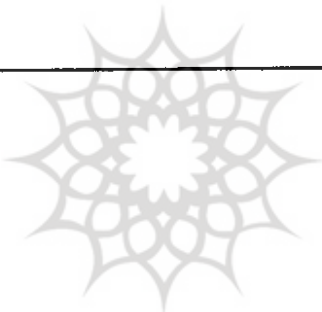


# ارزش معلومات و نظریه کانت

جعفر سبحانی



طومار علم و تمدن در هم پیچیده گردد و نشانی از انسانیت باقی نماند. مکتبهایی که جهان را خیالی در خیال می‌دانست، و برای علم و آگاهی انسان، هیچ نوع واقع‌نمایی نمی‌اندیشید، چه ارمغانی بهتر از این می‌توانست برای جامعه انسانی ببار آورد و به اصطلاح «چه گلی می‌توانست به سربزند»؟!

رسوبات مکاتب نفی و انکار، و یا شک و تردید با تمدن درخشان اسلامی از بین رفت، و مسئله سوفیسم به دست تاریخ

از نظر فلسفه، قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد، عصر ظهور مکتب‌های نفی و انکار حقایق جهان خارج، و یا شک و تردید در ارزش علوم و ادراکات انسان است، در این دو قرن و کمی قبل و بعد، مکتب‌های ذهنی گرایان و شکاکان به نام «ایدالیسم» و «سپستی سیسم» پی‌ریزی گردید، و علم و فلسفه و تمدن در چنگال بداندیشانی قرار گرفت، که اگر دفاع محکم و منطقی سقراط‌ها و افلاطون‌ها و ارسطوها نبود، می‌رفت که

علم و فلسفه سپرده شد، ولی در تمدن اخیر جهان غرب که عصر شکوفایی علوم طبیعی و کشف مشکلات علوم مادی است، بار دیگر همان مکاتب در پوشش خاص خود، چهره خود را نشان داده و به گونه دیگری پی ریزی شد، با این تفاوت که دارندگان اندیشه‌های نفی و انکار حقایق و یا شک در ارزش علوم و ادراکات، در اعصار دیرینه به حکم سادگی محیط، نظریه خود را صاف و پوست کنده مطرح می‌کردند و سرپوشی بر فکر و اندیشه خود نمی‌نهادند، در حالی که همین نظریه‌ها در تمدن غرب، با چهره خاصی خود نمایی کرده و در دلها نفوذ و رسوخ نمودند، و جالب توجه این که دارندگان این نوع نظریه‌ها با ابراز انزجار از ایدالیسم و یا سپستی سیسم، همان نظریه‌ها را قالب زدند و مطرح کردند.

### سه مسأله مهم در باب شناخت

مسائل مربوط به شناخت از اهمیت خاصی برخوردارند، و در میان مجموع مسائل مربوط به آن، سه مسأله یاد شده در زیر، نقش مهمی در پیدایش مکته‌های مختلف در یونان باستان و تمدن اخیر غرب داشته‌اند. این سه مسأله عبارتند از:

۱- ارزش معلومات و یا علوم؛

۲- راه حصول علم و ادراک؛

۳- تعیین حدود علم.

مسأله نخست در یونان باستان سبب

پیدایش مکته‌های نفی و انکار و یا شک و تردید گردید، و گروهی که ارزش علوم انسانی را نفی کردند به سوفیست و گروهی که در ارزش آنها شک و تردید نمودند به سپستی سیست معروف شدند. پیدایش این نوع مکاتب معلول اختلاف در ارزش علوم و معلومات بشر است و در مقابل این دو گروه بسیاری از قداما و فلاسفه و همچنین فلاسفه اخیر غرب، از مکتب جزم پیروی نموده و معتقد شدند که بسیاری از علوم انسانی با آنچه که در خارج قرار دارد، صد درصد مطابق است و صورتهای ذهنی در جهان ماده نسخه دوم طبیعت می‌باشند. خلاصه بحث و کاوش در ارزش علوم، مکته‌های: دگماتیسم، ایدالیسم و سپستی سیسم را پدید آورد. این وضع فلسفه در یونان باستان بود ولی کار در این نقطه پایان نپذیرفت. و دامنه بحث پس از قرن‌ها سکوت و زوده شدن دو مکتب اخیر، به مراکز علمی در غرب کشیده و بار دیگر این دو مکتب مرده، تصریحاً و یا تلویحاً زنده شدند.

اختلاف درباره راه حصول علم دومین مسأله از مسائل سه گانه یاد شده موجب پیدایش عقلیون - که پیشوای آنان دکارت و حسیون که سردسته آنها ژان لاک است - شد تا آنجا که نویت بحث و انتقاد به «کانت» رسید و او به گونه‌ای خواست که میان مذهب عقلیون و مذهب حسیون راه سومی برگزیند که بتواند

میان آنان آشتی دهد و او نیز در این راه با مشکلات انبوهی روبرو گردید که بعداً بیان می‌گردد.

بررسی مسألهٔ سوم (حدود علم) اختلاف دیگری را بوجود آورد و آن این که محدودهٔ علم و دانش بشر چیست؟ آیا انسان فقط می‌تواند طبیعت و ماده را بشناسد، و شناخت مابعدطبیعت از قلمرو شناخت انسانی بیرون است و آنچه دربارهٔ آن گفته و یا نوشته می‌شود، نقاظی و خیالبافی است، یا این که برای انسان، در این مورد محدودیتی در کار نیست و طبیعت و ما بعد آن هر دو در قلمرو شناخت او قرار می‌گیرد و افکار فلسفی انسان یکی از یقینی‌ترین ادراکات او به شمار می‌رود و اگر مسائل فلسفی قابل شناخت نباشد، مسائل علمی نیز شناخت صحیحی پیدا نمی‌کند، و حقیقت این مطلب به تدریج در این مقاله روشن می‌گردد؟

### بیوگرافی کانت و تفکر انقلابی او دربارهٔ شناخت

ایمانوئل کانت در سال ۱۷۲۴ در یکی از شهرهای آلمان دیده به جهان گشود و در سال ۱۸۰۴ در سن هشتاد سالگی بدرود حیات گفت و تمام عمر خود را در طریق تحصیل علم و دانش، تدریس و تعلیم و نگارش کتاب و رساله گذراند، و خود را وقف علم و حکمت

نمود. نوشته‌هایش غالباً پیچیده و دشوار است و در مطالب خود بسیار فکر می‌کرد و فلسفه او در زمان خود در آلمان معروف گردید، و به خارج نیز تجاوز کرد و گاهی در موقعیت فلسفی او می‌گویند: گویی کوهی بود که از فلسفه ریخته شده بود.

در هر حال خواه این تعبیر اغراق‌آمیز، صحیح باشد یا نه کانت مانند ژان لاک و هیوم انگلیسی کوشید تا حدودی ظرفیت و استعداد ذهن بشر را تعیین کند، در حالی که طرز کار «کانت» با آن دو متفاوت بود، آن دو فیلسوف در توصیف منابع شناسایی انسان اصرار داشتند که معلومات پیچیده و مرکب انسان را به تصورات ساده و بسیط برگردانند، در حالی که کانت کار خود را با جداسازی علوم یقینی به نام ریاضیات و طبیعیات از مسائل غیرقابل شناخت مانند مسائل مربوط به ماوراء طبیعت آغاز نموده و دربارهٔ ذهن انسان نظریهٔ نوینی را عرضه نمود.

پل فولکیه می‌نویسد: کانت در قسمت مهمی از عمر خود اعتبار عقل را مطلق می‌دانست، و در این باره اعتقاد جزمی داشت، تا اینکه به گفتهٔ خود او، مطالعه در آثار «دیوید هیوم» او را از خواب جزم بیدار کرد، و به انتقاد عقل، یعنی تحقیق فلسفی در اینکه به وسیله عقل تا چه اندازه واقع را می‌توان شناخت، پرداخت. هدف ما در این بحث بیان نظریات

فلسفی او در تمام مکتب و یا در خصوص مسئله شناخت نیست، بلکه مقصود بیان و توضیح نظریه او درباره ارزش علوم و حدود و ادراک است، وی از یک بحث مفصل، سه نتیجه گرفته است:

الف: علوم ریاضی از علوم قطعی بشر است و هر نوع اظهار نظر درباره آن، با قطعیت همراه است.

ب: علوم طبیعی قابل شناخت است ولی هرگز نمی‌توان شناخت خود را در مورد آنها، با واقعیت خارج مطابق اندیشید بلکه همین اندازه می‌توان گفت: لازمه شرایط ذهن انسان، همین است که الآن درک می‌کند.

ج: مسائل فلسفی از قلمرو شناخت انسان خارج است و آنچه در این باره گفته شده جز لفاظی و خیال‌بافی چیزی نیست. نحوه استنتاج هر سه مطلب طی مباحث آینده روشن می‌گردد، کانت این نظریه مثلث را از مقدماتی بدست آورده است که ما فشرده آنها را در این جا می‌آوریم، سپس به تحلیل نظریه وی می‌پردازیم.

#### ● ۱ - احکام تحلیلی و ترکیبی

در منطق ارسطو، احکام قضایا به دو صورت بیان شده است: ۱ - حمل اولی ۲ - حمل شایع صناعی در صورت نخست محمول قضیه یا عین موضوع و یا شارح آن است مانند زید، زید است، و یا انسان حیوان ناطق است.

بنابراین از حمل چنین محمولی بر موضوع، مطلب جدیدی جز تأکید بر این که هر شیئی خودش، خودش است و یا شرح موضوع به وسیله محمول، چیزی بدست نمی‌آید. در حالی که در قسم دوم، محمول قضیه مطلبی را می‌رساند که هرگز از تصور موضوع به دست نمی‌آید مثلاً می‌گوییم زید نویسنده است. و قضایایی که در علوم به کار می‌رود، از قضایای قسم دوم است که از ترکیب موضوع و محمول مطلب جدیدی به دست می‌آید.

عین این تقسیم را کانت، در فلسفه خود آورده و با تقسیم قضایا به احکام تحلیلی و ترکیبی چنین می‌گوید:

حکم یا قضیه تحلیلی آن است که محمول در ضمن موضوع باشد و به عبارت دیگر محمول تکرار یا تحلیل خود موضوع باشد مانند هر جسمی جسم است و یا جسم دارای ابعاد است. بدیهی است وقتی می‌گوییم «جسم»، نخستین چیزی که به ذهن می‌آید امتداد داشتن آن است، پس قضایای تحلیلی، معلوم تازه‌ای درباره موضوع به ما نمی‌دهند.

در حالی که در قضایای ترکیبی که مهمترین قضایای علوم است از محمول، معلومات تازه‌ای که هرگز از تصور خود موضوع حاصل نمی‌شود، به دست می‌آید مانند اینکه: جسم وزن دارد، زیرا وزن داشتن چیزی نیست که از حد خود جسم، مفهوم باشد.

این بیان فشرده‌ای است از تقسیم احکام به قضایای تحلیلی و ترکیبی و کسانی که با منطق اسلامی آشنایی دارند تصور این، دو نوع تقسیم برای آنان آسان است.  
کانت می‌گوید:

قضایای علوم طبیعی غالباً از قضایای ترکیبی است که از طریق حس و تجربه به دست می‌آید، ولی گاهی به صورت ترکیبی است، ولی از مسائل مربوط به ما قبل حس و تجربه بوده و از خواص ذهن و لوازم فکر انسانی به شمار می‌رود و در این مورد این مثال را می‌آورد:

خط مستقیم کوتاهترین فاصله میان دو نقطه است. شکی نیست که این قضیه از قضایای ترکیبی است، زیرا هرگز تصور خط مستقیم که موضوع قضیه است، ما را به محمول (که کوتاهترین فاصله بین دو نقطه است) هدایت نمی‌کند، و محمول نه عین موضوع است و نه شارح آن و این مطلبی است که عقل آن را از طریق استدلال درک می‌کند نه از طریق حس و تجربه، پس اگر می‌گوییم قضایای علوم از قضایای ترکیبی است که از طریق تجربه به دست می‌آید یک حکم غالبی است و خلاف آن نیز در علوم موجود است.

● ۲ - احکام علوم نظری از نوع ترکیبی مقدم بر حس است

کانت معتقد است که تمام علوم نظری متضمن احکام ترکیبی متقدم بر حس و

تجربه است و در این مورد اصل علیّت را (هر پدیده‌ای پدید آورنده‌ای دارد) به عنوان مثال مطرح می‌کند زیرا قانون علیّت از قضایایی است که حکم آن ترکیبی است و هرگز از طریق آزمون به دست نیامده است.

اما این که حکم آن ترکیبی است، برای این است که تصور موضوع (پدیده) ما را به حکم آن هدایت نمی‌کند، و محمول نه عین موضوع و نه شارح آن است و معنی علیّت در مفهوم پدیده نهفته نیست.

و اما این که این قضیه از طریق تجربه به دست نیامده است، در این جا «هیوم» انگلیسی نظریه‌ای دارد و کانت نظریه دیگر، هیوم می‌گوید:

آنچه از تجربه به دست می‌آید این است که هر پدیده‌ای به دنبال پدیده است و اما این که پدیده دوم از پدیده نخست سرچشمه گرفته است، و مبدأ پیدایش پدیده دوم می‌باشد، هرگز این مطلب از طریق تجربه به دست نمی‌آید. از این جهت «هیوم» اساس علیّت را منکر شده است و می‌گوید حس فقط می‌تواند تقارن دو حادثه را درک کند، نه علیّت یکی را نسبت به دیگری.

در حالی که «کانت» اصل علیّت را پذیرفته است و آن را یک حکم عقلی مربوط به ماقبل تجربه و حس می‌اندیشد، و به عبارت دیگر: به نظر «هیوم» در نتیجه عادت است که ما از ادراک مقارنه

یا تعاقب، به مفهوم علیت یا ضرورت می‌رسیم و حال آنکه از نظر کانت این انتقال از لوازم ذاتی فکر ماست و مفاهیم علیت و ضرورت برای انسان از اولیات و امور متقدم بر تجربه است نه اینکه در نتیجه تجربه حاصل شده است.<sup>۱</sup>

### ● ۳ - هدف از این تقسیم چیست؟

هدف کانت از تقسیم قضایا به تحلیلی و ترکیبی پایه‌گذاری سه اصل یاد شده در زیر است:

۱ - احکام تحلیلی معلومات قبل از تجربه هستند.

۲ - احکام علوم طبیعی، احکام ترکیبی و غالباً از طریق حس و تجربه بدست آمده‌اند.

۳ - احکام علوم نظری از احکام ترکیبی و مربوط به ماقبل حس و تجربه می‌باشند یعنی از خواص عقل و خرد به شمار می‌رود.<sup>۲</sup>

وی با طرح این سه اصل، خط سومی را که نه صد درصد از عقلی مذهب طرفداری می‌کند و نه صد درصد از تجربی مذهب حمایت می‌کند، ترسیم می‌کند. وی درباره تجربه مذهب یادآور می‌شود که احکام تحلیلی را، یک رشته احکام قبل از حس و تجربه می‌اندیشند زیرا حکم تحلیلی مانند انسان، انسان است، به اصل هوهویت و اینکه هر چیزی خودش، خودش است و محال است خودش، خودش نباشد،

بازگشت می‌کند و این مطلبی است که فقط عقل، آن را درک می‌کند و از راه حس و تجربه نمی‌توان به آن پی برد. بنابراین نباید، تجربه را تنها ابزار شناخت تلقی کرد، هم چنانکه درباره عقلی مذهب یادآور می‌شود که با احکام بدیهی عقلی (احکام ترکیبی) نمی‌توان یک رشته قضایایی را که پس از حس و تجربه بدست می‌آیند تحصیل کرد مثلاً انسان پس از حس و تجربه درک می‌کند که هر جسمی وزن دارد و محال است این مطلب با استدلال محض و مقدمات عقلی بدست آید از این جهت باید میان این دو خط، خط سومی را برگزید و از آن پیروی نمود.

### ● ۴ - معقولاتی که افکار ما را شکل می‌دهند.

آگاهی از نظریه کانت درباره ارزش معلومات به شناخت یک رشته معقولات عقلی بستگی دارد که از نظری همگی از خواص ذهن انسانی است و هرگز از طریق حس و تجربه بدست نیامده‌اند.

این نوع معقولات ذهنی قالبهای فکری انسان است که دریافتهای انسان از خارج، از طریق حس و تجربه، در آنها ریخته می‌شود، و گاهی شکل و سامانی به خود می‌گیرد و بدون این معقولات،

۱ - فلسفه عمومی ص ۲۲۹.

۲ - فلسفه عمومی ص ۲۲۰.

دریافته‌های انسان از خارج، رنگ علم و ادراک، (در تصورات) و یا استدلال و استنتاج (در تصدیقات) به خود نمی‌گیرد. این معقولات ذهنی، لازم ساختمان فکری انسان است. و به تعبیر دیگر: شناخت ماده‌ای دارد و صورتی، ماده‌شناسخت همان است که انسان از طریق حس آن را به دست می‌آورد، و صورت شناخت در تصورات و تصدیقات، همین معقولات ذهنی است که از لوازم ذات شناسنده و از خصایص و لوازم عقل فرد به شمار می‌رود. این اصل، تأثیر شگرفی در نظریه کانت درباره ارزش معلومات گذارده و فاصله عظیمی میان واقعیت‌های خارج و صورتهای ذهنی به وجود آورده است. زیرا مطابق این اصل دریافته‌های انسان از خارج از طریق حس، دست نخورده باقی نمی‌ماند بلکه به وسیله این قالبها شکل‌گیری می‌شود آنگاه برای این انسان، معلوم و مُذَرک می‌شود و از اینجا کانت مسئله شیئی در ذات خود، و شیئی در ادراک ما را پیش می‌کشد، و برای شیئی واقعیتی در خارج، و واقعیت متفاوت و دست خورده‌ای در ذهن قائل می‌شود، این قالبهای پیش ساخته عقل و ذهن که از خواص ذهن انسان به شمار می‌رود، بسان عینک رنگی است که انسانانی به چشم داشته باشد که در این صورت تمام اشیاء را به رنگ آن شیشه خواهد دید، کانت در این مورد تشبیه دیگری دارد و می‌گوید: چیزهایی که از

طریق حس وارد حوزه ذهن می‌شوند بسان غذایی است که وارد معده می‌گردد همان‌طور که معده و سایر اعضا آن، با شیوه‌های خود، غذا را به صورت خوراک درمی‌آورند، همچنین ذهن با این معقولات آنچه را که وارد حوزه ذهن شده است به صورت علم و ادراک یا استدلال و استنتاج درمی‌آورد.

### ● ۵ - معقولات ذهنی برای شناخت‌های حسی

درباره معقولات ذهنی در دو مورد باید بحث کرد:

#### ۱ - در شناخت حسی

#### ۲ - در شناخت عقلی

و به تعبیر دیگر، گاهی درباره تصورات و گاهی درباره تصدیقات زیرا این معقولات ذهنی گاهی ادراک مجرد از حکم را صورت‌سازی می‌کنند، و گاهی به ادراک، همراه با حکم شکل می‌دهند. کانت در شناخت حسی به دو صورت ذهنی متقدم بر حس و تجربه معتقد است که مصنوع ذهن است یکی مکان، دیگری زمان. مکان از نظر کانت یک مفهوم حسی و یا تجربی نیست، بلکه صورتی است متقدم بر کلیه ادراک‌های حاصل از حواس، زیرا ادراک مکان یا امتداد، ملازم با هر ادراک حسی است چنانکه مثلاً چیزهایی را که ما ادراک می‌کنیم مانند سبز و سرخ و یا گرم و سرد، ما آنها

را هیچگاه نمی‌توانیم بدون امتداد ادراک کنیم و حتی وقتی درباره «عدم»، فکر می‌کنیم، باز مکانی را تصور می‌کنیم که خالی باشد پس مکان با امتداد یک معلوم متقدم بر قوه مدرک از طریق حواس است و مستفاد از هیچ گونه تجربه نیست.

اما زمان، صورت متقدم بر هرگونه معرفت وجدانی است اعم از این که خود را شاد احساس کنیم یا غمگین، مهربان یا نامهربان، همواره می‌بینیم که دوام داریم حتی وقتی راجع به هیچ چیز فکر نمی‌کنیم برای ما احساس زمان که می‌گذرد باقی است، بنابراین، زمان صورت متقدم بر قوه مدرک وجدانی است، و به هیچ وجه مستخذ از آنچه که ادراک کرده‌ایم، نیست.

از این بیان نتیجه می‌گیریم که هیچ چیز را خارج از زمان و مکان نمی‌توانیم به حس، ادراک یا تخیل کنیم.<sup>۳</sup> و اکنون باید دید که زمان و مکان چگونه دو قالب ذهنی برای معرفتهاست که از طریق حس وارد حوزه ذهن ما می‌شود. وی در این مورد چنین می‌گوید:

صورتی که تنظیم‌کننده دریافت‌های ذهنی است دو وجه دارد، یک وجه بیرونی که حادثه را از بیرون در ذهن نمایش می‌دهد، و آن مکان است، و یک وجه درونی و آن زمان است که ذهن آن را بیرون از خود تصور نمی‌کند بلکه در درون می‌یابد. مثلاً خورشید در نفس انسان

تأثیرات مختلف دارد از گرمی و روشنی و رنگ و غیره، ادراک وجود خورشید وقتی دست می‌دهد که ذهن، تأثیرات آن را از طریق حس در زمان و مکان به یکدیگر مرتبط سازد.

و به عبارت دیگر: همانطور که هر موجود خارجی ماده‌ای دارد و صورتی، همچنین معرفت‌های تصویری نیز ماده‌ای دارند و صورتی، ماده آنها احساساتی است که از خارج وارد حوزه ذهن می‌شوند و زمان و مکان صورتهای آنها هستند که مواد وارد را، قالب‌گیری می‌کنند و به تعبیر دیگر: آگاهی انسان دو شرط دارد، شرطی خارج از ذهن و شرطی داخل در ذهن شرط خارجی، وجود حوادث و موجودات، در جهان خارج از ذهن است و شرط داخلی، صورت‌سازی آنها از طریق زمان و مکان.

در همان مثال خورشید، اگر ذهن برای دریافت‌های سه گانه خود جایگاه مکانی و زمانی تعیین نمی‌کرد و به این وسیله آنها را به یکدیگر مرتبط نمی‌ساخت، هرگز تصویری از خورشید برای او دست نمی‌داد، بلکه به صورت یک رشته مفاهیم پراکنده وارد ذهن می‌شدند و معرفت خورشید نمی‌گردیدند، این مقوله زمان و مکان است که این مفاهیم متفرق را به یک نقطه، و به یک زمان مربوط

۳- فلسفه عمومی ص ۷۲۲.



ساخته است، بنابراین کلیه مواد معرفت که از طریق حس وارد حوزه ذهن می‌گردد، به وسیله این دو مقوله (زمان و مکان)، رنگ آمیزی شده و پرورده می‌گردند.

## ● ۶ - مقولات ذهنی برای استدلال و استنتاج

این دو مقوله (زمان و مکان) درباره تصورات اولیه است که ما از اشیاء داریم به نام عوارض و ظواهر، اما هنگامی که بخواهیم آن اشیاء را موضوع احکام قرار دهیم، و از آنها یک عده قوانین علمی و کلی بسازیم، یک عده مقولات که آنها نیز مخلوق ذهن هستند و از حس به دست نیامده‌اند، دخالت می‌کنند و به معلوم انسانی صورت کلی و قانون علمی می‌دهند.

کانت درباره این نوع مقولات که صورت قضایای علمی محسوب می‌شود، به طور گسترده سخن گفته است که ما فشرده آن را در اینجا می‌آوریم. مثال عام علوم. علم انسان به خارج، وقتی می‌تواند به صورت قانون کلی و علمی درآید که مراحلی را طی کند و از میان این مراحل دو مرحله را یادآور می‌شویم.

مرحله نخست، احساس است: در گذشته یادآور شدیم مایه‌هایی که از طریق حواس وارد حوزه ذهن می‌گردد با دو مقوله ذهنی به نام‌های زمان و مکان که مقدم بر حس می‌باشند، صورت بندی می‌شوند.

مرحله دیگر: مرحله استدلال است که کار عقل و خرد است زیرا تنها با دریافت تصویرات از خارج علم پدید نمی‌آید بلکه حس موضوع علم را به دست می‌دهد آنگاه خرد آن موضوعات را می‌پرورد و به استنتاج می‌پردازد، البته در علوم، بدون تجربه شناسایی ممکن نیست ولی تنها تجربه بدون قوه تعقل علم نمی‌آفریند، کار قوه تعقل حکم کردن میان دو مفهوم به نام موضوع و محمول، آنگاه استخراج نتایج از مقدمات است، توگویی نخست احساس، آنگاه تکرار احساس به عنوان تجربه، سپس استدلال و استخراج نتایج از مقدمات، می‌باشد.

کانت در این مرحله به یک رشته مقولاتی اعتقاد دارد که همگی مقدم بر تجربه است و این مقولات یک رشته قالب‌هایی هستند که عقل، مواد پراکنده تجربه را در آنها می‌ریزد و به آنها صورت می‌دهد. این مقولات یا مفاهیم عقلی، که بر تجربه مقدم می‌باشند عبارتند از:

۱ - کمیّت: آیا قضیه، کلی، جزئی و یا شخصی است؟

۲ - کیفیت: آیا قضیه، ایجابی است یا سلبی و یا معدوله که حرف سلب جزو قضیه می‌باشد؟

۳ - نسبت: آیا قضیه، حملیه است یا شرطیه و آن نیز به صورت متصله است یا منفصله؟

۴ - جهت: آیا ثبوت محمول بر موضوع

به صورت ضروری و قطعی است مانند زوج بودن عدد چهار، یا به صورت امتناع است مانند فرد بودن همان عدد، یا تحمل هر دو صورت را دارد مانند: قیام و قعود نسبت به انسان؟

کانت معتقد است که دریافت تجربی به وسیله این اصول صورت سازی و قانون بندی می گردد و علوم در یکی از قالبها ریخته می شود و انسان پس از تجربه می گوید: «هر فلزی در حرارات به طور قطعی انبساط پیدا می کند» که قضیه از نظر کمیت، کلی و از نظر کیفیت به صورت موجبه و از نظر نسبت، حملیه، و از نظر جهت، ضروری است و همه این مقولات جنبه ذهنی دارد و بر تجربه مقدم می باشد.

آنگاه کانت نتیجه می گیرد که ما جهان را به وساطت حس و اصول عقلی خود ادراک می کنیم و اصول علمی و قوانین علوم بر طبق اصول فکری ماست، و در خود جهان مستقل از ذهن ما، نه قوانین طبیعی و نه زمان و مکان و نه مقولات چهارگانه از قبیل کمیات و کیفیات و... به این صورت وجود ندارند.

و در شناسایی و علم، مقولات به منزله صورت اند، و آنچه از طریق تجربه به دست می آید به منزله ماده اند و وجود هر دو برای علم ضروری است.

## ● ۷ - انقلاب فکری کانت

کانت می گوید:

من در مسئله شناخت همان کار را انجام دادم که کپرنیک آن را درباره مرکز جهان انجام داد. قبل از کپرنیک، علماء هیئت، زمین را مرکز جهان معرفی می کردند و معتقد بودند که جهان بر گرد زمین می گردد و در این راه با اشکالات انبوهی روبرو بودند ولی «کپرنیک» این نظریه را وارونه کرد، و گفت زمین با دیگر سیارات به گرد خورشید می چرخند و از این طریق اشکالات را حل و برطرف کرد.

فلاسفه درباره حقایق عینی و صورتهای ذهنی نظریه ای مشابه نظریه قبل از کپرنیک درباره زمین و خورشید داشته اند و اشیاء خارجی را اصل، و صور ذهنی را تابع خارج می گرفتند در حالی که از نظر من، قضیه برعکس است و صورت های ذهنی اصل است و این ذهن است که اشیاء خارجی را بر آنچه در ذهن قرار دارد منطبق می کند.

کانت با وجود عمل انقلابی خود در این زمینه مانند «لایب نیتس» میان مذهب اصالت تجربه و مذهب اصالت عقل، کوشید نظریه حد وسطی بیابد، و آن دو را با هم سازگار نماید، قصد «کانت» در این کار در جمله ای که در آغاز مقدمه طبع دوم کتاب «انتقاد عقل محض» آورده بالصراحه آشکار می گردد و آن این است که تمام معرفتهای ما با تجربه آغاز می گردد

اما این مطلب ثابت نمی‌کند که تمام معرفت ما حاصل از تجربه است.

در اینکه شناسایی ما با تجربه آغاز می‌شود شبهه‌ای نمی‌توان در آن داشت زیرا آنچه که باعث می‌شود که قوه شناسایی ما منشأ اثر و فعل قرار گیرد، چیزی جز وجود اشیاء نیست که هم حواس ما را متأثر می‌سازند و هم در ما منشأ حصول صورتهای ادراکی می‌شوند، و هم قوه عقل را برمی‌انگیزند به اینکه این صورتهای ادراکی را با هم مقایسه کند و میان آنها به وصل و فصل بپردازد. از این جهت هیچ معرفتی مقدم بر تجربه نیست و هر معرفتی با آن آغاز می‌گردد.

اما اینکه، معرفتهای ما با تجربه آغاز می‌گردد، دلیل بر این نیست که تمام معرفت ما ناشی از تجربه باشد زیرا ممکن است همان شناسایی تجربی ما مرکب باشد از آنچه که از تأثیرات حسی دریافت می‌کنیم و از آنچه که قدرت شناسایی ما، از خود به وجود می‌آورد (هر چند تأثیرات حسی در تحریک آن کاملاً مؤثر می‌باشد)<sup>۱</sup>

### نتایج چهارگانه بحث

نتایجی که کانت از این بحث گسترده می‌گیرد و ما آن را برای سهولت در هفت بخش بیان کردیم به قرار زیر است:

\* ۱ - وی در تقسیم قضایا، به احکام تحلیلی و ترکیبی، معرفتهای انسان را به

معرفتهای قبل از حس و تجربه، و معرفتهایی پس از آن دو، تقسیم می‌کند و از این طریق به یک سلسله شناختهایی دست می‌یابد که قبل از حس و تجربه در ذهن انسان به نوعی وجود دارند.

\* ۲ - وی با تشریح مقوله‌های عقلی برای تصورات و تصدیقات که همگی به صورت پیش ساخته در خرد انسان وجود دارند و معلوماتی که از طریق حس و تجربه وارد حوزه ذهن می‌شوند و به وسیله آنها صورت‌سازی و قالب‌بندی می‌گردند، مسأله «شیء در ذات خود، و شیء در نزد انسان» را مطرح می‌کند و مدعی مغایرت معلوم ذهنی با معلوم خارجی می‌گردد، و یا لاقلاً شک و تردید پیدا می‌کند که صورتهای ذهنی با واقعیات خارجی مطابق است یا نه.

\* ۳ - نکته مهم در نظریه شناخت کانت، توجه به تفصیلی است که وی درباره ارزش علوم طبیعی و ریاضی قائل شده است و فقط در علوم طبیعی مسأله شیء در ذات خود، و شیء در ادراک ما را مطرح کرده و به تفاوت میان آن دو حکم کرده است و ادراک انسان را در باب علوم طبیعی صد درصد مطابق واقع ندانسته و فقط می‌گوید: اشیاء را آنچه‌مان می‌بینیم که ذهن آن را ایجاب می‌کند، اما وضع واقع چگونه است برای ما معلوم نیست،

۴ - فلسفه عمومی ص ۲۱۷.

ولی او علوم ریاضی را صد درصد قطعی دانسته و هرگز در آنجا فرضیه‌ شیی در ادراک ما و شیئی در ذات خود را مطرح نکرده است و علت آن این است که موضوع علوم طبیعی در خارج از ذهن قرار دارد، و ذهن ما از طریق حواس، مایه‌هایی از آن را، وارد حوزه ذهن می‌نماید و در این صورت قهراً می‌توان برای شیء طبیعی، دو مرحله یاد شده را فرض کرد در حالی که موضوع علوم ریاضی که مکان و زمان است، در خارج وجود ندارد و هر دو جنبه‌ ذهنی دارند و عقل در دریافت‌های خود در امور ریاضی، به جهان خارج از خود تکیه نمی‌کند و همه قضایای ریاضی چه از نظر موضوع (مکان و زمان) و چه از نظر احکام، همگی از طبیعت خرد و از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و چون از عمق فطرت انسان برمی‌خیزند و رابطه‌ای با جهان خارج ندارند قهراً در آنجا دو مرحله یاد شده یعنی شیئی در ادراک ما، و شیئی در خارج وجود نخواهد داشت و همگی مربوط به ذهن و عقل انسان بوده و از هر نوع اشتباه و غلط، مصون خواهد بود.

این علوم طبیعی است که از واقعیت‌های خارجی گرفته می‌شوند و در رسیدن به کنه و واقعیات، شک و تردید، خطا و اشتباه رخ می‌دهد برای اینکه این نتیجه‌ سوم به خوبی روشن گردد، درباره‌ ذهنی بودن زمان و مکان توضیح بیشتری

می‌دهیم، آنگاه یادآور می‌شویم که موضوع علوم ریاضی همان دو امر ذهنی است.

### اینک مطلب اول

زمان و مکان دو امری است که در ذهن از هیچ حادثه‌ای جدا نمی‌شود. ذهن انسان اشیاء را از هریک از عوارض متعلق به آنها می‌تواند تجزیه و سلب کند، به جز زمان و مکان که تصور هیچ امر و هیچ چیز برای انسان جدا از زمان و مکان ممکن نیست. ذهن انسان همه اشیاء و امور را می‌تواند از خود دور کند و وجود آنها را نفی کند، اما زمان و مکان را نمی‌تواند نفی نماید از این جهت باید گفت زمان و مکان جزء خاصیت ذهن انسان است و از خود وجودی ندارند، نه چیزی مستقلند و نه از خواص و عوارض چیزی هستند.

و اما مطلب دوم که این دو امر ذهنی موضوع علوم ریاضی می‌باشند در این باره کانت می‌گوید: اگر زمان و مکان را از دست ریاضی بگیریم، دیگر برای او موضوعی باقی نمی‌ماند زیرا هندسه به مکان اختصاص دارد و موضوع حساب عدد است و عدد همان تکرار وحدت‌ها است و تکرار همان پیاپی بودن است که با مفهوم فلسفی زمان اتحاد دارد.

از این بیان روشن گردید که دو محور اساسی ریاضی، زمان و مکان است، و هر دو امر ذهنی و فطری می‌باشند روی این بیان کانت نتیجه می‌گیرد که علوم

ریاضی، قطعی و یقینی است زیرا موضوع و محمول قضیه هر دو ذهنی است در حالی که موضوع علوم طبیعی یک رشته امور خارج از ذهن است که وجود آنها در ذات خود غیر از وجود آنها در نزد ذهن می باشد در این صورت چطور می تواند نتایج علوم، قطعی و یقینی گردد.

به عبارت دیگر: در علوم طبیعی موضوع، مربوط به خارج از ذهن است و به وسیله معقولات ذهنی شکل می گیرد در این صورت نمی توان گفت آنچه در ذهن انسان شکل گرفته همان است که در خارج است و مسأله شیئی در ذات خود و شیئی در ادراک ما مطرح می گردد.

❖ ۴ - موضوع مسائل فلسفی نه مانند موضوع علوم ریاضی است که مربوط به ذهن باشد و نه مانند علوم طبیعی است که در قلمرو حس و تجربه قرار گیرد، از این جهت نمی تواند در افق شناخت انسان باشد و هر چه انسان در این مورد می گوید جز لفاظی چیزی نمی تواند باشد.

این خلاصه نظریه کانت درباره ارزش معلومات و حدود علم است و ما اگر بخواهیم اشکالات کلی و جزئی نظریه ایشان را یادآور شویم ناچاریم صفحاتی را بر این کار اختصاص دهیم ولی به یک رشته انتقادات کلی اکتفاء می کنیم.

### نقطه نظرهای ما در نظریه کانت

شکی نیست که کشف حقیقت

زاینده بحث و گفتگو است و نظر کانت با تمام اشکالاتی که دارد خالی از روشنگری نیست و فیلسوف را به بحث و تحقیق بیشتر، وادار می کند.

از مطالعه مجموع آراء و عقاید وی کاملاً استفاده می شود که وی از فکر زاینده ای برخوردار بوده و اگر اروپائیان در حق او می گویند: «گویا کوهی است که از فلسفه ریخته شده است»، سخنی است بس مطابق با حقیقت ولی اشکال اساسی در امثال این فلسفه ها این است که از فلسفه اسلامی که متجاوز از ده قرن به وسیله فلاسفه بزرگ اسلامی تکامل یافته و بسیاری از معضلات و مشکلات را حل کرده است، کاملاً مقطوع می باشند. اگر این نوع نقادی ها با آگاهی از فلسفه بس پخته اسلامی همراه بود، شخصیتی مانند کانت در پرتگاه ایدئالیستی قرار نمی گرفت و زمان و مکان را مصنوع ذهن و یا قوانین ریاضی را ساخته فکر و ذهن نمی اندیشید. ما در این صفحات اشکالات برجسته نظریه وی را مطرح می کنیم و از طرح ایرادهایی که نیازه تشریح بیشتر دارد خودداری می نماییم.

□ ۱ - در هر شناختی، تجربه لازم نیست

هر چند کانت تجربه و حس را تنها وسیله شناخت نمی داند و معتقد است که محصول تجربه، باید به وسیله عقل قالب گیری گردد تا شناخت محقق شود، ولی حس و تجربه را نخستین مرحله

شناخت می‌داند و معتقد است که بدون آن، شناخت تحقق نمی‌پذیرد و نخستین لغزشگاه کانت همین جاست زیرا:

اولاً: سؤال می‌شود که تکلیف یک سلسله احکام عقلی بدیهی که از قلمرو تجربه بیرون است و به خاطر محال بودن قابل تجربه نیست، چیست؟

همگی می‌دانیم که اجتماع نقیضین به معنی اجتماع وجود و عدم یک شیء در یک لحظه و همچنین اجتماع ضدین تحت شرایطی که در منطق گفته شده است محال است و به خاطر محال بودن، از قلمرو تجربه بیرون می‌باشد. ما این شناخت عقلی محض را از کجا بدست آورده‌ایم؟

دور و تسلسل، باطل و محال است و اگر کسی از دور و تسلسل، تصور صحیحی داشته باشد، می‌داند که هر دو محال است، فرض کنید دو نفر می‌خواهند سندی را امضاء کنند و هر کدام امضاء خود را به امضای قبلی دیگری موکول می‌کند یک چنین سند تا ابد امضاء نمی‌شود این نمونه‌ای از دور است که همگی بر امتناع آن اتفاق نظر دارند. کسانی که تجربه را تنها معیار شناخت و یا نخستین مرحله آن می‌دانند و هیچ شناختی را بدون آن امکان‌پذیر نمی‌دانند درباره این نوع شناختها چه می‌گویند؟

ثانیاً: خود این قضیه یعنی اینکه: تجربه بگانه وسیله شناخت و یا به تعبیر کانت نخستین مرحله آن است از چه راهی

بدست آمده است؟ آیا از راه حس و تجربه، و یا از راه عقل و خرد؟ همگی می‌دانیم صحت تجربه را نمی‌توان از طریق تجربه ثابت کرد بلکه باید برای آن راه دیگری اندیشید.

مسا هرگز منکر ارزش تجربه و ارزش خدمات گرانبهایی که آزمون، به جهان علم و دانش کرده است نیستیم و در منطق اسلامی، تجربه یکی از اصول، معرفی شده است که یقین‌آور می‌باشد، بلکه مقصود این است که تجربه تنها معیار شناخت و یا نخستین پایه شناخت نیست بلکه پیش از آن یک رشته معلومات عقلی داریم که صحت و استواری آنها محتاج به تجربه نیست.

□ ۲ - فلسفه اولی برای خود ابزار شناخت دارد

کانت در تحقیق خود به این جا رسید که فلسفه اولی قابل شناخت نیست و مسائل متافیزیکی چون از قلمرو فلسفه بیرون است قابل شناخت نمی‌باشد، اشتباه کانت در این مسأله، از مسأله پیش سرچشمه می‌گیرد زیرا یادآوری کردیم که تجربه در هر مسئله‌ای پایه نخست نیست و معارف عقلی که فلسفه اولی و یا متافیزیک نامیده می‌شود، برای خود مقیاس و معیارهایی دارد که می‌توان به وسیله آن، معرفت تحصیل نمود و بیش عقلی با ارجاع مسائل نظری به مسائل بدیهی می‌تواند به جهان دیگر راه پیدا کند

و در سایه آن تصدیق‌های تازه‌ای برای بشر به ارمغان بیاورد.

□ ۳ - علوم بازتابی از خارج است

مهمترین لغزشگاه کانت این است که صفت کاشفیت علم را انکار کرده و ذهن را خلاق قوانین ریاضی می‌داند بدون این که این قوانین حالت بازتابی از خارج و یا صفت بیرون‌نمایی داشته باشد، جدول ضربی که همگی با آن آشنایی داریم یک رشته عددهای مختلف است که کنار هم قرار گرفته و این جدول را تشکیل داده‌اند ولی هر کدام از این عددها از واقعیت خارج از ذهن حکایت کرده و منشأ حسی دارند اگر می‌گوییم  $7 \times 7$  مساوی است با ۴۹ در حقیقت از یک واقعیت که خارج از ذهن نیز قرار دارد خبر می‌دهیم و می‌گوییم در تمام جهان نتیجه ضرب عدد هفت در مثل خود مساوی است با چهل و نه، مثلاً اگر در کلاس، هفت دانش‌آموز مشغول تحصیل باشند و بنا باشد از طرف مدیر به هر شاگرد، هفت دفتر داده شود باید مدیر مدرسه چهل و نه دفتر تهیه کند و بپردازد. بنابراین مسائل ریاضی اعم از حساب و هندسه نه مخلوق ذهن و نفس انسانی است و نه قوانین آن می‌تواند مصون از خطا و اشتباه باشد بلکه اندیشه‌هایی است که ذهن انسان از خارج می‌گیرد و در قالب قانون می‌ریزد، همچنانکه در علوم طبیعی نیز عین این کار انجام می‌گیرد. و در این جهت تفاوتی

میان علوم ریاضی و طبیعی نیست و اگر علوم ریاضی قابل شناسایی است نه از این نظر است که ما آفریننده آنها هستیم بلکه از این نظر است که بازتاب و انعکاس قوانین حاکم بر خارج است و بسان قوانین طبیعی صحت و استواری آنها مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

□ ۴ - کانت در برنگاه ایدئالیستی

کانت در حالی که از شک و شکاکان تنفر دارد و خود را یک فرد رالیست می‌نامد ولی روشی را که در تحلیل شناخت جهان خارج برگزیده است او را به صف شکاکان نزدیک کرده بلکه مکتب جدیدی از شک را پی‌ریزی کرده است زیرا وی معتقد است که شیء در خارج غیر از شیء در ادراک ماست و لااقل شک داریم که آیا آنچه که در جهان خارج است عین همان است که در نزد ماست یا نه؟ در این صورت چگونه می‌توان گفت: حقایقی در جهان خارج هست و ما به آنها معرفت پیدا می‌کنیم. کانت می‌گوید: جهان به وسیله اشکال و صور ذهنی و ضوابط و قوانین عقلی که قالبهای ادراک، و صورتهای مواد وارد از خارج به محیط ذهن است، ادراک می‌شود و این صور و اشکال بسان شیشه رنگی عینکی است که ما همیشه آن را بر چشم داریم و قهراً تمام اشیاء را با آن رنگ خواهیم دید. در این صورت از کجا می‌توان گفت: آنچه که در ذهن قرار دارد همان است که در

خارج وجود دارد؟

شک پیرهونی نیز بالا تراز این نبود که وی عینیت‌های خارجی را اصلاً نفی نمی‌کرد و می‌گفت ممکن است اشیاء خارجی چگونگی خاصی داشته باشند و ما آنها را طور دیگری که قوای ما اقتضا می‌کند و متناسب با شرایط زمانی و مکانی است، ادراک کنیم چیزی که هست اگر پیرهون به صورت شک و تردید می‌گفت، کانت با دلایلی آن را به صورت قطع و جزم مطرح کرد.

قدمای فلاسفه و همچنین فلاسفه اسلام در بحث وجود ذهنی اصرار داشتند که ماهیت اشیاء به همان نحو که در خارج هست در ذهن ما وجود پیدا می‌کند، در حالی که کانت می‌گوید: ما هر چه را که ادراک کنیم به نحوی است که ذهن ما اقتضا می‌نماید آیا واقع نیز همین طور است یا نه نمی‌دانیم؟

این جاست که باید گفت کانت با پی‌ریزی مکتبی، سپستی سیسم پیرهون را به صورت جدی زنده کرده است.

□ ۵ - تفاوت کار کانت با کپرنیک

کانت در میان سخنان خود، طرز کار خویش را به روش کپرنیک تشبیه کرد و نتیجه گرفت که هر دو با واژگون ساختن فرضیه‌های قدیم به رفع مشکلاتی موفق شدند ولی باید یادآوری کرد که کپرنیک با فرضیه نو خود، اشکالاتی را که به دست و پای هیئت دانان دیرینه پیچیده بود،

برطرف ساخت؛ درحالی که کانت با تغییر فرضیه، با انبوهی از مشکلات روبرو گردیده و از چیزی که پیوسته ابراز تنفر می‌کرد به آن رسیده و آن را به صورت منطقی توجیه کرده است.

□ ۶ - آیا قانون علیت امر ذهنی است

کانت قانون علیت و معلولیت را امر ذهنی و مصنوع فکر آدمی می‌داند و هرگز آن را به عنوان اصلی که از جهان خارج حکایت کند تلقی نمی‌کند. انکار قانون علیت و معلولیت به صورت یک اصل واقع‌گرا برای علم و فلسفه فاجعه است که دامنگیر خود کانت نیز شده است.

زیرا او می‌گوید: ذهن عوارض و فنومن‌ها را می‌تواند درک کند و از ادراک نومن‌ها که مظهر عوارض و ظواهرند ناتوان است. از طرف دیگر می‌گوید: وجود ماده در خارج واقعیت دارد هر چند در قلمرو حس و تجربه قرار نمی‌گیرد، فقط عوارض آن را می‌توان با حس و تجربه درک کرد. وقتی از کانت می‌پرسند، به چه دلیل ماده واقعیت دارد؟ می‌گوید: ظهور، ظهور کننده می‌خواهد، پس قطعاً ذواتی وجود دارند که این عوارض مظاهر آنها هستند.

این جاست که کانت دچار مخمصه می‌گردد، زیرا اگر قانون علیت و معلولیت انعکاسی از خارج نیست و جنبه واقع‌نمایی ندارد و تنها مقوله‌ای است که ذهن آن را می‌سازد و محصول تجربه را در آن قالب می‌ریزد به چه دلیل می‌توان



گفت: ظهور، ظهور کننده‌ای در خارج لازم دارد که علت این ظهور آن باشد؟ این سخن را کسی می‌تواند بگوید که اصول عقلی را بازتابی از خارج بدانند، نه آن را محصول ذهن بیندیشد، زیرا ذهنی بودن قانون علیت این است که ترتب وجود معلول بر وجود علت، و ملازمه میان آن دو یک امر ذهنی است نه این که در خارج، جریان نیز به همین منوال است. اگر فردی به چنین اصلی معتقد شد، در این صورت چگونه می‌تواند به وجود عالم خارج از ذهنی که منشأ تأثیرات حسی است قائل شود.

□ ۷- زمان و مکان واقعیت خارجی دارند کانت زمان و مکان را به خاطر عدم امکان تجزیه چیزی از آن دو، امر ذهنی تلقی کرده است و ما در اینجا نظر علاقمندان کانت را به دو مطلب جلب می‌کنیم:

۱- قوانین عقلی و کلی جهان، مقید به زمان و مکان نیست حتی این که می‌گویید ۲+۲ مساوی است با ۴ این نیز مقید به این دو نیست، درست است که اگر این قانون بخواهد در خارج تحقق پیدا کند و یا در ذهن صورت پذیرد، در زمان و مکان معینی انجام می‌گیرد، انجام گیری در زمان و مکان غیر این است که در ماهیت این قانون، زمان و مکان نهفته است بلکه واقعیت این قوانین، پراسته از هر دو قید است و اگر هم در زمان و

مکانی تحقق می‌پذیرند، نه به خاطر این است که در جوهر آنها زمان نهفته است بلکه برای این است که مورد انطباق این قانون، طبیعت و ماده است که نمی‌تواند از زمان و مکان جدا باشد.

۲- زمان از حرکت ماده اعم از حرکت‌های عرضی و جوهری تولید می‌گردد و جسم با حرکت خود مقدار حرکت خود را که همان زمان است می‌سازد و در حقیقت حرکت، پدید آورنده زمان می‌باشد و درباره مکان سخن طولانی است علاقمندان می‌توانند به کتابهای فلسفی مراجعه کنند.

□ ۸- اصول مقولات دوازدهگانه نیز بازتاب خارج است.

در حمل هر محمولی به موضوعی از وسعت حکم (کلیت و جزئیت) از کیفیت حکم (موجب و سالبه) از جهت نسبت حکم (وجوب یا امتناع و یا امکان) و نحوه حمل (حملیه و شرطیه) سخن به میان می‌آید و قضایا انواع و اقسامی پیدا می‌کنند. این مقولات آنچنان نیست که هیچ نوع کاشفیتی از خارج و بازتابی از بیرون ذهن نداشته باشند بلکه تمام و یا بسیاری از آنها منشأ خارجی دارند که این مقولات از آنها حکایت می‌کند و تشریح این قسمت بر عهده کتابهای فلسفی است که به قلم توانای فلاسفه بزرگ اسلام نوشته شده است.

